

تحقیق حاضر بحثی بسیار فشرده در خصوص شبهاتی است که فرقه وهابیت طرح کرد...



1- مقدمه

تحقیق حاضر بحثی بسیار فشرده در خصوص شبهاتی است که فرقه وهابیت طرح کرده و در ضمن آن به سایر فرقه مسلمین، خصوصاً شیعیان حمله می کند. لذا در ابتدا لازم است مطالب کوتاهی در خصوص تاریخچه پیدایش فرقه وهابیت و وابستگی فکری آنان توضیح داده شود.

این فرقه توسط محمدبن عبدالوهاب در قرن دوازدهم هجری قمری پایه گذاری گردید و پایگاه آن عربستان بود. با سقوط امپراطوری عثمانی، سرزمین حجاز به تصرف خاندان مسعود در آمد و با پیوند خانواده مسعود و محمدبن عبدالوهاب فرقه وهابیت از پایگاه و حمایت سیاسی قوی برخوردار گردید و به تدریج به نشر افکار و عقاید خویش در سرتاسر جهان اسلام پرداخت که در این میان امتیاز برخورداری از تولیت حرمینی شریفینی موقیعت بسیار مناسبی برای این تفکر ایجاد نمود. فرقه وهابیت ریشه در تفکر "سلفی" دارد که معتقد به بازگشت به شیوه علمای سلف و بازنگری در اساس دین و پیراستن آن از بدعتها و مواردی است که بعدها به نام دین بر دین تحمیل شد، و نشان دادن توحید واقعی و اصیل و ناب می باشد.

تاریخ تفکر سلفی به چند برهه تقسیم می شود که برهه اول از آن چهره یابی چون مالک ابن انس و سفیان ثوری و برخی دیگر از محدثینی قرون اولیه می باشد که در ادامه تجسم کامل آن را در شخصیت احمدبن حنبل می توان یافت که پیشوای تمام وهابیون فعلی می باشد. ارکان اساسی این تفکر را موارد زیر تشکیل می دهند:

1- عدم دخالت عقل در نقل و اتکاء به ظواهر آیات در روایت و طرد هر گونه مباحث عقلی و کلامی به عنوان بدعت از جمله نتایج این نحوه تفکر افتاده به دامن "تجسیم" و "تشبیه" بوده است که بر حسب ظاهر بعضی آیات برای خداوند صفات جسمانی تأمل گردیده اند.

2- اخبارگری و حدیث گرایی افراطی بدین معنی که هر گونه حدیثی را معتبر دانسته و آن را ملاک عمل قرار می دادند و توجهی به درجه اعتبار احادیث نداشتند.

3- متابعت کامل از شیوه سلف (حماسه و تابعینی) حتی در امور جاری زندگی و ردّ هر گونه مغایرت با آن سیره تحت عنوان بدعت.

این شیوه از تفکر به تدریج با ورود اشاعره به آن و همزمان وارد کردن عناصر عقلانی و کلامی به آن کمی از مسیر اولیه خویش منحرف گردید تا مجدداً در قرن هشتم هجری قمری ابن تیمیّه دمشقی مجدداً به احیاء مکتب احمدبن حنبل قیام کرد و به تقویت اساسی آن پرداخت. پس از او شاگردش "ابن تیمّ جوزی" ادامه دهنده راه او شد و از آنجا که عقاید ایشان توسط جمع کثیری از مسلمین قابل تحمل نبود مجدداً این تفکر در محلی قرار گرفت تا مجدداً محمدبن عبدالوهاب با تأسیس فرقه وهابی در قرن دوازدهم هجری قمری به احیاء آن همت گماشت. لذا تفکر فعلی وهابیت که با پشتوانه سیاسی و نظامی قابلیت طرح مجدد یافته است بیش از همه متکی به آراء و نظرات "ابن تیمیّه" می باشد. این فرقه به زعم خود به شناسایی بدعتهایی که در دین وارد شده و در اسلام ناب سابقه نداشته، پرداخت و کمر همت برای مبارزه با آنان بسته است. در ادامه بعضی از این موارد که ابتداءً توسط امثال ابن تیمیّه و سپس توسط وهابیون تحت شبهات طرح گردیده عنوان شده و سپس با تکیه بر منابع اسلامی و آیات و روایات و سیره پاسخ داده می شود.

2- شفاعت:

طلب شفاعت از غیر خداوند به این نحو که گفته شود ای اولیاء خدا در روز قیامت شفیع من در نزد خدا باشید تا از عذاب الهی در امان باشم، صحیح نیست و فقط باید طلب شفاعت از خود خداوند صورت گیرد و خصوصاً اگر طلب شفاعت از روح مرده ای که به برزخ منتقل شده، صورت پذیرد این عین شرک محسوب خواهد گردید.

پاسخ:

اولاً- طلب شفاعت همان "طلب دعا" می باشد یعنی ما از افراد موجه یا ارواح مقدّسه و یا ملائکه الهی می خواهیم که برای ما طلب آمرزش و دعا بنماید، و طلب دعا و آمرزش از پیامبر یا صالحان امری پسندیده است که وهابیون نیز در هنگام زنده بودن

فرد آن را جائز می‌شمردند.

* نیشابوری در تفسیر خویش در ذیل آیه شریفه "و من یشفع شفاعة حسنة یکن له نصیب منها..." می‌گوید: شفاعت به درگاه خداوند همان دعا کردن شخصی مسلمان می‌باشد.

* فخررازی در تفسیر آیه شریفه "و یتستغفرون للذین آمنوا ربنا وسعت کل شیء رحمة" می‌گوید: این آیه نشان می‌دهد که ملائکه انسانهای گناهکار را شفاعت می‌کنند. (تفسیر مفاتیح الجنان) پس اگر ما از فرشتگان چنین تقاضایی نکنیم مرتکب خلافی نگردیده ایم.

* همچنین خداوند به پیامبر می‌فرماید: "واستغفر لذنبک و للمؤمنین و المؤمنات".

* نجاری در صحیح بابی دارد بنام "اذ استشفعوا الی الامام یتسقی لهم لم یردهم".

ثانیاً- اینکه وهابیون عنوان می‌کنند طلب دعا از فرد پس از مرگ او جایز نیست و لذا نمی‌توان از پیامبر یا ائمه یا سایرین پس از مرگ طلب دعا نمود، نیز نادرست است چرا که براساس آیات و روایات پیامبر و ائمه و شهدا و نظایر آنان با مرگ نمی‌میرند و بلکه زنده می‌باشند.

* "و لاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللّٰه اموات بل هم احياء عند ربهم یرزقون".

* علی (ع) پس از تفسیل پیامبر (ص) خطاب به ایشان فرمود:

"بابی انت و امی اذکرنا عند ربک واجعلنا من بالک"، (نهج البلاغه- خطبه 235)

* ابوبکر نیز پس از وفات پیامبر، خطاب به جسد مطهر ایشان گفت:

"بابی انت و امی طبت حیاً و میتاً و اذکرنا عند ربک" (السیرة الجبیه- 392/3)

ثالثاً- آنچه شرک محسوب می‌شود و توجیه عبادی و توحید افعالی را مخدوش می‌سازد آن است که ما وقتی طلب شفاعت از غیر خدا می‌کنیم او را قادر بالاستقلال بدانیم و به جای خداوند او را قرار دهیم و حال آنکه چنین نیست و ما تنها آنان را به واسطه آبرویی که در نظر خداوند دارند واسطه بین خود و معبود قرار می‌دهیم.

* "والذین لایدعون مع الهه الاً آخر..." (سوره شریفه فرقان- آیه 68)

آیه اشاره دارد که اگر با خدا و هم عرض او دیگری را بخوانید مشرک گشته اید.

* "و یعبدون من دون الهه ما لایفرههم و لاینفعهم و یقولون هولاء شفعاونا عنداله" (سوره شریفه یونس- آیه 18)

باز ملاحظه می‌گردد که بحث "عبادت غیر خدا" مطرح می‌باشد و ملاک شرک عبادت غیر او می‌باشد.

* "و اذ تخلق من الطینی کهبه الطیر باذنی نتنفخ فیها فتکون طیراً باذنی..." (سوره شریفه مائده- آیه 110)

در این آیه شریفه نیز دیده می‌شود که اگر حضرت عیسی (ع) و یا سایر اولیاء الهی قدرتی دارند همه "باذن اللّٰه" می‌باشد و هیچ کس از خود مستقلاً قدرتی ندارد، لذا اگر ما با این دیدگاه از اولیاء الهی طلب دعا و شفاعت نمائیم مشکلی ایجاد نخواهد گردید.

3- توسل:

در زمینه توسل به ارواح طیبه و طلب دعا از آنان به درگاه الهی نیز مشابه مسئله شفاعت وهابیون معتقد به شرک و بدعت می‌باشند.

پاسخ:

اولاً- پاسخی که در جواب شبهه قبلی بیان شد در اینجا صاف است که به چند مصداق دیگر اشاره می‌شود:

* "و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاءوک ناستغفرواللّٰه واستغفر لهم الرسول لوجدوا اللّٰه توان رحیماً"،

(سوره شریفه نساء- آیه 64)

* مرویست عثمان بن ضیف از پیامبر (ص) که به مرد نابینا که طلب دعا از ایشان نموده بود فرمود:

وضو گرفته دو رکعت نماز بخوان و سپس بگو: "اللهم انی اسالک واتوجه الیک بنبیک نبی الرحمة. یا محمد انی اتوجه بک الی ربی فی حاجتی للتغنی. اللهم ثفعه لی".

این حدیث که در سنتی ابن ماجه، صحیح ترمذی، مسنداحمد، مستدرک حاکم و مسانید دیگر ذکر گردیده است، نشان می‌دهد که وقتی ما از پیامبر سؤال می‌کنیم به خاطر نزدیک تر بودن او به خداوند است و همچنین دیده می‌شود که مستقیماً می‌توان خطاب به پیامبر نیز از او طلب دعا نمود.

ثانیاً- مشروعیت توسل نه تنها در نزد علمای شیعه، بلکه در نظر علمای اهل سنت نیز معتبر می‌باشد.

* قاضی عیاض روایت کرده که ابو جعفر منصور در مسجد پیامبر (ص) با مالک بن انس روبرو شد و از او پرسید آیا رو به قبله نموده و دعا کنیم یا رو به سوی پیامبر گردانم مالک جواب داد: چرا رخسار خود را از پیامبر برمی‌گردانی در حالی که او وسیله تو و پدرت آدم تا روز قیامت است، رو به جانب قبر نموده و او را شفیع خود قرار ده تا نزد خداوند شفاعت کند. (الغدیر 5/135)

* این اشعار منسوب است به محمد بن ادریس شافعی:

آل النبی ذریعتی*** و هم الیه وسیلتی

ارجوا بهم اعطی غداً*** بیهدی الیمنی صحیفتی

(کشف الارتیاب 318)

* عمر به عباس عموی پیامبر متوسل می‌شد تا او را استسقاء نماید. (الغدیر 5/144)

ثالثاً- سیره عملی علمای اهل سنت نیز مطلب فوق را تأکید می‌کند:

* خطیب بغدادی در تاریخ خود می گوید: در سمت غرب بالای شهر، مقابر قریش است که در آن موسی بن جعفر (ع) و جمعی دیگر مدفون می باشند. پس با واسطه از ابوعلی خلال شیخ حنابله نقل می کند:
"ما همّنی امر فقصدت قبر موسی بن جعفر فتوسلت به الّا نهل اله تعالی لی ما احب" (تاریخ بغداد 120/1)
ملاحظه می شود که شیخ حنابله از قبر امام هفتم شیعیان تقاضا کرده و به ایشان متوسل می شده است.
* همچنین خطیب در تاریخ خود از شافعی نقل می کند: "من به مزار ابوضیفه تبرک جستنه و همه روزه آن را زیارت می کنم و چون مرا حاجتی رسد دو رکعت نماز گزارده و در کنار قبر او آمده و از خداوند حاجتم را می خواهم که هنوز دور نشده روا می شود. (تاریخ بغداد 123/1)
4- تبرک:

وهابیون می گویند: تبرک جستنی به آثار و یا وسائل پیامبر و یا اولیاء الهی حرام و بدعت می باشد و لذا مجاز نمی باشد، اگرچه در مورد پیامبر حالت حیات ایشان را استثنا نموده اند، زیرا که ادله بسیاری وجود دارد که در هنگام حیات ایشان به زیادی آب وضو، تار سو، آب دهان و موارد دیگر تبرک جستنه و به عنوان شفا آنها را استفاده می کرده اند.
پاسخ:

اولاً- تلقی وهابیت از "بدعت" تلقی غلطی است چرا که از نظر آنان هر آنچه که در گذشته سابقه نداشته است قابل ارتکاب در حال نمی باشد و لذا طبق همین اعتقاد بوده که مظاهر تمدن جدید نظیر تلگراف و غیره از طرف سران مذهبی این فرقه بدعت محسوب می گردید. اما معنی صحیح بدعت "ادخال ما لیس من الدین فی الدین" می باشد، یعنی چیزی را که دین در مورد آن اظهار نظر کرده و مردود شمرده آن را بدین اضافه بنماییم اما در مورد امور مباح که دین در آن مورد نظر خاصی ندارد چنانچه مورد ارتکاب قرار گیرد از مصادیق بدعت نمی تواند شمرده شود.
ثانیاً- در مورد تبرک دلائل بسیاری وجود دارد که این کار از امور مستحب می باشد و قطعاً جایز است به شرط اینکه نیت در تبرک، استمداد از روح بزرگ اولیاء الهی باشد نه اینکه بالاستقلال برای آنها قدرتی قائل شویم و به شرط اینکه با تبرک به اشیاء مختلف خود آن اشیاء چنانچه بت پرستان می کنند مدنظر نباشد.

حال به مواردی که حاکی از جواز تبرک از نظر شرعی و اسلامی می باشد اشاره می کنیم:
* "اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی وجه ابی یأت بصیراً" (سوره شریفه یوسف- آیه 91)
می بینید که پیراهن یوسف (ع) می تواند چشم یعقوب (ع) را شفا بخشد و تبرک به آن مجاز می باشد.
* عبدالله بن احمد بن حنبل می گوید: از پدرم درباره مردی که منبر پیامبر خدا را لمس نموده و بوسیده و به آن تبرک می جوید و همین کار را با قبر ایشان هم می کند پرسیدم، وی گفت: اشکالی ندارد. (وناء الوفاء 433/2)
* ابراهیم بن عبدالرحمن بن عبدالقاری روایت می کند که دیدم عبدالله بن عمر دست خود را بر منبر پیامبر می کشد و سپس بر روی خود می مالد. (طبقات ابن سعد 13/2)

* از داوود بن ابی صالح روایت شده که روزی مروان بن حکم مردی را یافت که جبینی خود را بر قبر پیامبر (ص) نهاده بود. مروان گریبان او را گرفته و پرسید: می دانی چه می کنی آن مرد که ابویوب انصاری بود روی خود را برگردانده پاسخ داد: آری، ولی من کنار سنگ نیامده بلکه نزد پیامبر خدا آمده ام و شنیدم که آن حضرت می گفت: بر دین من مگرید آنگاه که شایستگان آن را رهبری نمایند، بلکه آنگاه بگریید که ناهلان آن را رهبری می کنند. (الغدیر 149/5)
ثالثاً- اینکه استدلال گردیده که در حیات پیامبر تبرک جایز، اما در ممات ایشان جایز نیست. چه وجهی می تواند داشته باشد، مگر اینکه العیاذبالله پس از مرگ پیامبر ما ایشان را فوت شده تلقی کنیم، حال آنکه چنین نیست و حتی پس از موت ایشان نیز بنابر آیات قرآن ایشان زنده می باشند و مانند زمان حیات منشأ برکات خواهند بود.
رابعاً- خود وهابیان عامل به گفته های خویش نیستند از جمله اینکه به نقل از حضرت آیت الله جعفرالهادی در مجلس نهاری که مای بن باز (از رهبران مذهبی وهابیت) نیز حضور داشت، پس از صرف نهار حاضرین به تبرک غذای باقی مانده مای بن باز پرداختند و مورد نهی و نکوهشی نیز قرار نگرفتند.

5- زیارت قبر پیامبر (ص) و سایر قبور اولیاء:
این تیمه و وهابیان معتقدند سفر به قصد حتی زیارت مرقد پیامبر (ص) و کلاً هر زیارتی حرام است و مجاز نمی باشد و احتمالاً آن را نوعی تقرب به غیر خدا و از مقوله شرک به حساب می آورند و ضمناً ابن تیمه ادعا نموده است کلیه روایات وارده در این موضوع نیز بوده و در صماح و سنن و مسانید ذکر نگردیده است.
پاسخ:

اولاً- ظاهراً در ابتدای اسلام پیامبر از زیارت قبور نهی می کرده، اما بعداً آن را مجاز شمرده و به آن ترغیب نموده است. البته احتمالاً دلیل نهی اولیه آن بوده که قبور آن زمان مربوط به مشرکین و بت پرستان بوده است. از جمله ایشان فرموده اند:

* "زور القبور فانها تذکرکم الاخره" (سنن ابن ماجه- 113/1)

* "...فردروها فانها تزهد فی الدنيا..." (سنن ابن ماجه- 114/1)

* "...فانه یر القلب و یدمع القینی..." (سنن نسایی- 89/4)

که تمامی اینها حاکی از آن است که زیارت قبور موجب کاهش دل بستگی به دنیا و عبرت آموزی و توجه به آخرت می شود.
* محمدابوزهره از معتقدانهای معاصر مصر در کتابی راجع به ابن تیمه در این مورد او را مورد استناد قرار می دهد و می گوید: ما مخالف ابن تیمه هستیم که تبرک به زیارت قبر پیامبر را منع کرده، زیرا منظور ما از تبرک عبادت و تقرب به خدا به واسطه

مکان مشخص نیست بلکه مقصود یادآوری و کسب عبرت و بصیرت است و کدامین مسلمان است که زندگی پیامبر و سیره هدایت و جنگ ما و جهاد آن بزرگوار را دانسته و سپس به مدینه رفته و احساس نکند که در همین مکان پیامبر آمد و کرده و مردم را به راه حق می خواند و یا اینکه عبرت نگرفته و روحانیت اسلام و عظمت پیامبر را در نیابد. مگر آنکه چنین انسانی از یاد خدا اعراض نموده و کوردل شده باشد. (الملاوالنحل 58/4)

* "لايشد الرجال الا الى ثلاثة مساجد، المسجد الحرام و المسجد الاقصى و مسجدی هذا" (صحيح مسلم كتاب الحج 1014/2)

ثانياً- علامه امینی این احادیث خصوصی را جمع آوری نموده که به بعضی آنها اشاره می گردد:

* "من زار قبری وجبت له شفاعتی" (بروایت عبدالله بن عمر)

این حدیث را 41 تن از حفاظ حدیث اهل سنت از جمله ابن خزیمه، دارقطنی، سیوطی و ابن عساکر نقل نموده اند.

* "من جاءنی زائراً لاتحمله الا زیارتی کان حقاً علی ان اکون له شفیعاً یوم القیامة" (بروایت عبیدابن عمر)

این حدیث را 16 تن از جمله ابوحامدغزالی، سبکی، سیوطی و سمهودی نقل کرده اند.

* "من حج البیت و لم یزرنی فقد جفانی" (بروایت عبدالله بن عمر)

این حدیث را 19 تن از جمله سبکی و سمهودی نقل کرده اند.

* "من زار قبری کنت له شفیعاً و من مات فی احد الحرمین بعث الہ عزوجل فی الامنینی یوم القیامة" (بروایت عمر)

این حدیث را یازده تن از جمله بیهقی، ابن عساکر، سبکی و سمهودی نقل نموده اند.

* "من زارنی بعد مدتی فکانما زارنی فی حیاتی..." (روایت حاطب بن ابی بلتمه)

این حدیث را 13 تن از جمله دارقطنی، بیهقی و ابن عساکر و دیگران بیان نموده اند.

* "من زارنی بالمدينة محتسباً کنت له شفیعاً" (روایت انس بن مالک)

این حدیث را 21 تن از جمله حاکم نیشابوری، ابن عساکر، سبکی و دیگران نقل نموده اند.

ثالثاً- بسیاری از فقهاء اهل سنت نیز نظر ابن تیمیّه در این خصوص را رد نموده اند از جمله:

* "تقی الدین شافعی" که کتابی بنام "شفاء السقام فی زیاده خیر الانام" در ردّ این نظر نگاشته است. همچنین در باب استحباب زیارت پیامبر، مسئله را اجتماعی دانسته است.

* "عبدالله بن احمد بن تداله" از فقهای مشهور حنبلی در کتاب خود المخنی زیارت قبر پیامبر را مستحب دانسته است.

* "نورالدین سمهودی در وناءالوفاء نه تنها زیارت قبر نبی بلکه قصد انجام آن را نیز قرب دانسته است.

* "ابن حجرهیمی شافعی" کتابی در رد نظر ابن تیمیّه بنام "الجواهر المنظم فی زیارة قبر المکرم" نوشته است.

* "محمد بن علی شوکانی" در نیل الاوطار معتقد است که تمام علماء زیارت قبر نبی (ص) را مستحب می دانند و حتی بعضی

از مالکیه و ظاهریه آن را واجب شمرده اند.

* "فقهای مذاهب اربقه نیز به استحباب زیارت قبر نبی (ص) فتوا داده اند. (الفقه علی المذهب الاربقه 505/1)

6- گریه بر اموات و اقامه مجلس عزاء:

وهابی ها معتقدند گریه بر اموات و اقامه مجلس عزاء، بدعت بوده و لذا حرام می باشد.

پاسخ:

اولاً- شواهد بسیاری وجود دارد که اولیاء الهی به این کار اقدام نموده اند از جمله:

* پیامبر (ص) هنگام زیارت قبر ما در خود گریست. (سنن بیهقی 70/4)

* پیامبر (ص) پس از فوت پسرش ابراهیم بشدت گریست. عبدالرحمان بن عوف پرسید: تو نیز می گریی ای رسول خدا حضرت پاسخ داد: "ان العین تدمع و القلب یحزن و لانقول الا ما یرضی ربنا و انا بفراقک یا ابراهیم لمحزونون" (الفصول المهم)

* پیامبر (ص) بر مرگ یکی از نوادگان خود گریست. سعد به ایشان گفت: این چه حالی است ایشان جواب فرمود: "هذه رحمة جعلها الله فی قلوب عباده و انا یرحم الله فی عباده الرحماء. (الفصول المهم)

* احمد بن حنبل می گوید: وقتی پیامبر از جنگ احد برگشت و دید که زنان در فقدان شوهران مقتول خویش گریه می کنند فرمود: "لکن حمزة لابواکی له" که زنان چون این سخن شنیدند بر حمزه گریستند. (الفصول المهم)

* وقتی خبر شهادت جعفر (ع) به پیامبر (ص) رسید، همسرش اسماء بنت عمیس پیش ایشان آمد و پیامبر به او تسلیت گفت. بار دیگر فاطمه در حالی که می گریست وارد شد و فریاد یا عموجان سر داد و پیامبر (ص) فرمود: بر همچون جعفری سزاوار است همه بگریند. (الفصول المهم)

* پس از مرگ پیامبر (ص) حضرت زهرا (س) بر سر قبر پدر می گریست. (النص و الاجتهاد)

* علی (ع) نیز در مرگ فاطمه (س) گریست. (النص و الاجتهاد)

* وقتی رقیه دختر پیامبر فوت کرد زنان بر او گریستند و عمر کوشید تا با تازیانه آنان را نهی کند.

در این هنگام پیامبر (ص) فرمود: آنان را به حال خود واگذار تا بگریند... (مسنداحمد 335/1)

* همچنین یعقوب پیامبر (ص) در فقدان یوسف (ع) چنان گریست که بینایی خود را از دست داد.

ثانياً- گریستن و اقامه مراسم عزاء و ماتم نه تنها نشانه رحمت و عاطفه می باشد بلکه گرامیداشت فضائل و کمالات و تجلیل از عظمت و بزرگی است.

7- بزرگداشت مواعید و اقامه جشن:

از نظر وهابیون بزرگداشت مواعید نیز مانند مراسم عزا و ماتم بدعت و غیرمجاز می باشد.

پاسخ:

اولاً- همانگونه که قبلاً گفته شد نشانه ای از بدعت در این عمل مشاهده نمی شود و بلکه شواهدی بر آن نیز در تاریخ اسلام موجود می باشد.

ثانیاً- باز همانطور که گفته شد، این مراسم در جهت تبلیغ فضائل انسانی و ترغیب سایرین به آن و برای تعظیم شعائر الهی است.

"و من يعظم شعائر اله فانها من تقوى القلوب" (سوره شریفه حج- آیه 32)

8- سوگند به غیر خدا:

وهابیون همچنین سوگند به غیر خدا را یا شرک و حرام می شمرند.

پاسخ:

اولاً- همانطور که گفته شد اگر سوگند به غیر خدا، با این نیت باشد که غیر خدا قادر بالاستقلال است شرک می باشد و گرنه حرام نمی باشد.

ثانیاً- در مواضع مختلف در قرآن و روایات نمونه های سوگند به غیر خدا مشاهده می شود که بهترین نمونه آن آیات فراوانی است که به شمس، قمر، نجم و... توسط خود حضرت حق قسم خورده شده است.

9- نتیجه گیری:

نتیجه نهایی این تحقیق آن است که وهابیون با درک نادرست از مفهوم بدعت و شرک سایر فرقه مسلمین را مطرود دانسته و اعمال آنها را تخطئه می کنند و حال آنکه خود به اعمالی روی آورده اند که مورد آن کامل بدعت محسوب شده و تخلف از سیره قطعی پیامبر (ص) و اولیاء الهی می باشد و همانطور که در طول تاریخ نیز نشان داده شده، اگر نبود پشتوانه سیاسی این فرقه، این تفکرات در میان جوامع اسلامی هیچگونه جایگاهی نداشتند.

مراجع:

1- قرآن کریم

2- نهج البلاغه، تحقیق دکتر صبحی صالح، دارالحجر، قم

3- بحوث فی المملوالتحل، جعفر سبحانی، مؤسسه نشر اسلامی، قم

4- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، -، مصر

5- سنن ابن ماجه، ابن ماجه، دارالکتب العلمیه، بیروت

6- سنن کبری، بیهقی، دارالمونۃ، بیروت

7- سنن سنایی، سنائی، دارالمونۃ، بیروت

8- صحیح نجاری، نجاری، دارالمونۃ، مصر

9- صحیح مسلم، مسلم، دارالمونۃ، بیروت

10- الغدیر، علامه امینی، دارالکتب الاسلامیه، تهران

11- الفصول المهمه فی تألیف الامه، شرف الدین عاملی، مطبعة عرفان، صیدا

12- مسند، احمد بن حنبل، مطبعة عرفان، صیدا

13- النص و الاجتهاد، شرف الدین عاملی، سیدالشهدا، قم

14- الطبقات، ابن سعد، -، -

15- وناء الوفا، سمهودی، -، -

16- شهید پاسخ می دهد، سید رضاحسینی نسا، انتشارات سازمان حج، تهران

17- پیام حکمت، محمد تقی فخری، بعث مقام معظم رهبری، تهران

18- کشف الارتیاب فی اتباع محمد بن عبدالوهاب، امین عاملی، -، -

19- سننی، ترفدی،